



## بیا باهم بهارینه بیندیشیم

اگر شمس النهار در غصه ها گم شد  
اگر مشروطه بی های های مردم شد  
اگر خشخاش بجای عطر گندم شد  
بیا چون گریه در کاغذ

گهی نم نم گهی کم کم بیندیشیم

سراسر فصل تنهایی ست

تهی از بخت و زیبایی ست

دو گل هرگز نمی گنجد به یک گلدان

دو پا هرگز نمی شورد به یک میدان

دو لب بی هم خروشانست

دو گوش از هم گریزانست

اگر " من " مثل انگورست

اگر " او " مثل انبورست

اگر " تو " مثل زنبورست

اگر " ما " زخم ناسورست

شقایق جان

اگر دروازه ها بالاست

بیا برگ برگ بیا حَم حَم ببندیشیم

نع ،

کما فی سابق

دست های دیگری ، برایم جهنم است

خشخاش نازنین ، شریفتر ز گندم است

چشمان جانشین ،

بهتر ز همنشین ،

تیراژ صد ترانه و قلقل به صدخُم است

از گفتگوی بنفش

از واژه های غزل

از منتهای سپید میترسانی ام ؟

... ،

اگر می ریزم از غفلت بروی خویش

اگر می پوسم از عقل و صدای پیش

بیا با ترک سر یکدم

به رسم یک مُلا سرور بنام توپ و آن دَم دَم ببندیشیم

نع ،

اصلاً نع \*

من از روشنفکران ریشدار میترسم

من از حنجره های زخم‌دار می‌لرزم

من از قلب های چره دار

می چرخم

یعنی

ترا از میله های پُر

هراسی نیست !

تو از توطیة دست های خالی میترسی ؟

ترس ، اکسیژن زندگی گشته است

لرز ،

سرود ملی

ته نشین باش درین سطر کبود

که از ترس دو مجهوله شوی خالی :

<http://www.youtube.com/watch?v=9z63UjhB5QA>

من ، که اصلن وجود ندارم

اما تو ،

اما او

از یکی بود یکی نبود ، میترسید

از هرچه بود ولی از ما نبود ، میترسید

ازین دغدغه که دوتای ما یکجا نبود ، میترسید

از گفتگوی سیه

از موعظه سپید

از تمیز کلمات زرانود ، ...

فهمیده شد ،

اگر قرن کلاسیکی درون بیست و یک مانده

برو در مغز دبلیو های ایستاده

که در ترسهای مجهولی

شوی مصلوب

هنوز نمرده

یک شارجور در شقیقه اش جا مانده

جسد در دهن جوی

توته توته

در لعاب بی سرنشین ته نشین میگردد

اگر تریاک بجای عطر گندم شد

اگر مشروعه بر مشروطه ها گلبنگ مردم شد

اگر رویا

اگر کلکها

سرود پشت انجم شد

بیا تیز تیز

بیا لبریز

گهی غم غم گهی بی غم بیندیشیم

حی علی الفلاح

نقشی بر تاج دارلسلطنه سنگی

کو خنده که شود تقسیم

کو افغان که شود بی سیم

کو غیرت که شود ترسیم

کو نیلوفر که سوی دست پیر مردی شود تقدیم \*

چرا می نازی بر کارطوس دیرمانده

چرا می نازی بر ققنوس تیرخورده

اگر گبری ،

اگر مُسلم

اگر یک مصرع بر سنگی

و یا صد مصرع چون مرسل

بیا جمع جمع بیا رنگ رنگ بیندیشیم

اگر آینه ها رفتند

اگر خاطره ها خون است

اگر افسانه ها تندیس و حشی

میان جشن مفرد ها

بروی تیغ مخروطی

بیا

بیا

کمی باهم بهارینه بیندیشیم

کمی باهم چو پارینه بیندیشیم

به گل‌های سر سینه بیندیشیم

به شبهای پر از خینه بیندیشیم

نع ،

قس علی هذا

اندیشه را گاو خورد

بیاباهم بهارینه نیاندیشیم

که تاراج هر طرف تقدیس می گردد

که غفلت در زمین تکثیر می گردد

که تا صد انقلاب ،

پشیمانتر و بی تولید بروی شاخ هیر غلیف می رقصیم

که تا دیر نشده

بیا باهم انارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

بیا باهم مکارینه بیاندیشیم

اگر اندیشه سستی کرد

اگر اندیشه هستی کرد

شقایق جان

حقایق جان

بیا درخود

تفاوت را بزن صیقل

بیا باهم مدارا یا مداری را درون خنده آدم بیاندیشیم

نع ،

اناری جان

مکاری جان

بیا یک یک

بیا صد صد

بیا با قایق رسوا بروی شر شر شبم بیاندیشیم

و ؟

می ترسی از تکثر درک

می شرمد از غیاب معنی

ومنی وجود ندارد که بلرزد از کاربرد واژه ...

\* نیلوفر . ( شاید ) نیلوفری باشد که در { بوف کور } از عرض جویبار به وسیله سرانگستانی به پیرمردی در حال تقدیم شدن است و یا ...

\* نع. { ن ع ع } ( ع ص ) مرد سست ( منتهی الارب ) مرد ضعیف ( اقرب الموارد ) با ( پیشوند ) حرف نفی است و یا نعی مشهور مؤلف زبانلرزه .

محمدشاه فرهود

بیستم مارچ دوهزار و ده

هاگ / هالند